



روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه پرادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۸ شماره: تلفن اگهی‌ها: ۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۳۲-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharhdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۱ اذان مغرب ۱۷:۲۹ اذان صبح فردا ۵:۴۶ طلوع آفتاب ۷:۱۴

کوچ‌نشین

اگر به وطن تو عادت کنم



ناهِید کِی‌بَری
نویسنده، شاعر

● «وولی» روز به روز چاق‌تر می‌شود. یکی از هدف‌های زندگی‌اش این است که هر چه پیش‌تر پول بسازد و با پول هر چه پیش‌تر به رستوران‌های هر چه بهتر برود. فرهنگ و تمدن کشورها و سرزمین‌های دور و نزدیک را با غذاهایشان ارزیابی می‌کند نه با مطالعه و سفر. غذاهای یونانی، بوسگلاوویایی، ایتالیایی، هندی، چینی، ویتنامی، ژاپنی، ایرانی و استرالیایی را در رستوران‌های گوشه و کنار شهر تجربه کرده است و این تجربیات با ارزش را با «ویکتور» ، «کاردا» ، «ناته» و «میشایل» که از دوستان نزدیک او هستند با وفاداری و صداقت چنان در میان می‌گذارد که دهان آنها را آب بیندازد و آنها را با خود در رستوران گردی‌هایش همراه و همسفر کند.

پیش‌ترها با تشویق او به ورزش و تحرک و پیاده‌روی و برنامه‌ریزی یک برنامه غذایی سالم، برای خودم درد سر درست می‌کردم و اعتراض و قهر طولانی او را می‌یادید برای روزها و هفته‌ها تاب می‌آوردم. بعدها فکر کردم باید او را به حال خوشی که دارد و دنیای کودکنه‌ای که راضی‌اش می‌کند واگذارم و این راه مواری بی‌پازگشت را بی‌پحت و گفت‌وگو ادامه دهم.

از آن پس نقطه پایان همه میهمانی‌ها، کنسرت‌ها، اپراها، سینماها و گردش‌ها همیشه یک پیتزای بزرگ بی‌چون و چاراست به اندازه سطح یک میزگرد یا چهار گوس، یک پاتیل «Erbsen Suppe» یا سوپ نخود با سوسیس‌های شاور و چیزهای دیگری از این دست که با بی‌تابی، انتظار او را می‌کشند بعد از ظهرهای یکشنبه هم که بدون Kaffee Trinken‌های پر ملاط با قهوه و خلمه و یکی دو نوع کیک که یکی از آنها به یقین کیک پنیر است به شب نمی‌رسد.

در این میان خوشحالی من، همین کار خوبی است که در این کتابخانه پیدا کرد‌ام. کتابخانه‌ای که وابسته به شهرداری است و دنیایی را از شعر، داستان، فکر، رویا، عشق، تخیل، تاریخ و فرهنگ در بر گرفته و تعریف می‌کند. کار من ابتدا با تردید و از هفته‌ای دو روز آغاز شد. اما حالا پنج روز سرا در هفته کامل کرده است. از بوی کتاب و سکوت و کلمه در این فضا به همان اندازه لذت می‌برم که «وولی» از بوی باربیکیویی که روی آتش کباب می‌کند یا بخار سس سویا در روغن داغ...

صبح‌ها مسیر خانه را تا کتابخانه پیاده می‌آیم. از داخل یک پارک می‌گذرم. از کنار باغچه‌های طراحی شده و آمیزه‌ای از رنگ‌ها. در کیفی که اغلب بر شانه‌ام آویخته‌ام یک دفتر یادداشت است.

چند مداد و یک ساندویچ لاغر مختصر. در این گردش ناگزیر صبح‌ها که اغلب از هوای نیمه تاریک ساعت هشت و نیم عبور می‌کنند، آن روزهای خودم را به یاد می‌آورم در سبزه‌زمینی دور. که با حس امنیتی غریب، یک سبب گاز زده، یک کیف سنگین پر از دفتر، کتاب، پاک‌کن، تراش، روپوش ارمک سرمه‌ای و کفش و جوراب‌های سفید، در پیاده‌روی‌اشنا و اشباع شده از عطر نسترن و یاس که از دیوارهای آجری خانه‌ها پیر شده بودند، سرخوش و سر حال به مدرسه می‌رفتم.

در ذهن سال‌های بعدتر، تو را... همیشه تو را می‌بینم که به آن صورت استخوانی و سبیل‌های سیاه، روی پله‌های دانشکده ادبیات نشسته‌ای و از اینکه نمی‌توانی به خواستگاری دختری که دوست می‌داری بروی هی شعر می‌نویسی و سیگار می‌کشی... شعر می‌نویسی و سیگار می‌کشی... شعر می‌نویسی...

در پشت پنجره‌ای که کنار میز من است، چند گلدان بنفشه گذاشته‌ام. آنها را که آب می‌دهم، به آسمان نگاه می‌کنم. به آسمانی که روزها و هفته‌ها تاریک و ابری است. به «وولی» می‌گویم اگر به وطن تو عادت کنم، به این زندگی بی‌آفتاب نماند عادت نمی‌کنم...

از خنده ریسه می‌رود. اندوه من همیشه او را به خنده می‌اندازد. در همین حال که روی صندلی چرمی روبه‌روی تلویزیون ولوشده، و شالی دیگری باز می‌کند و تکه‌های شور چیپس را در ماست چرب خلمه‌ای فرو می‌برد.

سالن اصلی

«تئاتر شهر» پنجشنبه و جمعه این هفته تعطیل است

● با توجه به فرارسیدن سالروز رحلت پیامبر اعظم(ص)، شهادت امام حسن(ع) و امام رضا(ع) تمامی اجرای مجموعه تئاتر شهر پنجشنبه ۲۱ دی و جمعه ۲۲ دی به صحنه نخواهند رفت. هم‌اکنون نمایش‌های «ترن» به کارگردانی نیما دهقان در تالار اصلی، «داستان‌های ناتمام» به کارگردانی اسماعیل خلع در تالار چهارسو، «درخشش در ساعت مقرر» به کارگردانی حمیدرضا نجعی در تالار قشقایی، «هویسنده مرده است» به کارگردانی آرش عباسی در تالار سایه، «شب آخر دنیا» به کارگردانی علیرضا محمدی در کارگه نمایش و «عضی‌ها سردشو دوارن» به کارگردانی بهروز پناهنده در کارگه تریای تالار اصلی میزبان علاقه‌مندان تئاتر هستند.

شرق

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه پرادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۸ شماره: تلفن اگهی‌ها: ۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۳۲-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharhdaily.ir

دخترای ننه‌دِریا

روایتی از سوادآموزی دختری نابینا در روستایی کردنشین

دو چشم بی‌سو، دو دست روشن

آزاده تاج‌علی



انتهای راه‌های فیراخ، آنجا که هم‌واری جاده‌ها به بضاعت مردمان روستا تشبیه‌تر می‌شود، در میانه زیست بومی کهن، آبادی کوچکی هست که در آن زنان کرد هر روز با پیراهن‌های بلند رنگبهرنگ نان و زندگی تقسیم می‌کنند زانای که با گذشت سده‌ها و دهه‌ها، دیوارهای تئورها واجق خانه‌هاشان روشن مانده و روشنایی آبادی «ملکشان» (حومه

آبیدر سندانج) از نچواهی آنان با دختر کاشان شکل می‌گیرد. زانای مانند سعیدیه، روناک (زال) و دخترکان خندموینی مثل آسو (طلوع خورشید)...

سعیدیه و مادر آموزگارِی

سعیدیه ۴۲ ساله است، مانند بسیاری از زنان کرد قدی بلند دارد و مثل همه زنان روستا صورتش از نشانه‌هایش بزرگ‌تر می‌زند. پوست دستان سعیدیه زیر است. او دو فرزند نابینا دارد که ۲۰ و ۱۸ ساله هستند؛ الدریس و آسو، به همین خاطر، دست‌های سعیدیه باید هر روز علاوه بر کارهای زانله، کارهای دخترانه و پسرانه هم انجام دهد؛ سعیدیه پنج سال پیش موفق شد نخستین خاطره‌هایش از الفبای فارسی را رقم بزند. او بسیار اتفاقی به کلاس نهضت روستا وارد شد و در حالی که نمی‌دانست اعضای اصلی کلاس درباره چه چیزی حرف می‌زنند، به آهستگی زمزمه کرد: «الف، ب، پ، ت...»

خودش درباره باسوادشدنش تعریف می‌کند: یک روز که داشتم خمیر برای «کولپیره» (کلوچه‌های سنتی کردستان) درست می‌کردم، معلم نهضت، خانم «مخصوص» در زد، آمد کنار تنورم و اصرار کرد که بروم و باسواد شوم. آن سال اما به دلیل عروس کردن دخترم به قدری کار داشتم که خیال هم نمی‌کردم بتوانم یک ساعت هم که شده به کلاس نهضت سر بزنم. اما دبیر نهضت آنقدر اصرار کرد که راضی شدم. برای اینکه کلاسنش به حنضاب ۱۱ نفر برسد بروم و فقط مثل تماشاجی‌ها بنشینم روی زمین و به آنها نگاه کنم. روزهای اول که می‌رفتم، آسو خیلی دلتنگی می‌کرد و برای کارهای شخصی‌اش بدون من بهانه می‌گرفت. من هم خواستم عذرخواهی کنم و دیگر به کلاس نهضت نروم اما خانم مخصوص مجبورم کرد که دختر نابینایم را هم ببرم که پهلانه‌ای نمانده باشد. آسو آن موقع ۱۲ سال داشت و او هم مانند من سواد نداشت، البته نمی‌توانست هم که داشته باشد چون باید از اول خط بریل یاد می‌گرفت که ما در روستایمان هیچ‌کس از این خط سر در نمی‌آورد و همه نابیناها مثل الدریس و آسو

کلبه مشاهیر

خانه بی نظیر خانم بوتو

می‌گویند: «قتی این منزل را خریدیم هنوز تمامی مبلمان خانه شایعه‌ها و آرزوهاست. منزلی که» نظیر بوتو» و همسرش «الفصلی زرداری» در دوران دوری‌شان از خاک پاکستان در آن اقامت داشتند، به چشم توریست‌های اروپایی جلوی چشم‌نواز دارد از هنر معماری، اما بسیاری پاکستانی‌هایی که هنوز هم معتقدند این خانه با درآمدهای ناشروع خریداری شده است. خانه را کوود چون باوشتی است بر تاریخ بر تالطم پاکستان و از زمانی که خانم «بوتو» در سال ۱۹۹۵ آن را خریداری کرد، تا به امروز رزاهای بسیاری را در خود نهفته دارد. عملرات را کوود در نزدیکی گیلغورد، دیگر شکوه و جلال دوران اقامت «بوتو» و از خود ندارد. از آنجا که «بوتو» واقعا برخاسته از طبقه بورژوا بود، دوکراسیون خانه نیز حال و هوایی دارد شبیه عهد رنسانس زمانی یک پوند ناهار خوری با سطح کریستال در سرسرا بود که ۱۲۰ هزار پوند قیمت داشت اما دیگر خبری از آن نیست. تمامی وسایل سرویس‌های حمام و دستگیره‌های در، سفلای‌های شیرونی و کاشی‌های دیوار، به سلیقه خانم «بوتو» انتخاب شده‌اند. مساحت منزل با محوطه اطرافش ۴۰۰ اکر است. خانه امروزه در مالکیت ژیل و ونسا سوربرگ است. آنها

یک حرف، یک نگاه

سندرم جاودانگی

خردیدن. اون موقع‌ها میدون احتشامیه می‌یستادم، اون موقع یک دختر کوچولو داشتید که عقب ماشینتون نشسته بود.» می‌خندم. تعجب می‌کنم و تشکر. خارطه خانه میدان احتشامیه جان می‌گیرد در سرم. عجیب یک‌دفعه دلم برای درخت برگ انجیری که ۱۰ سال میهمان خانام بود ولی سال آخر در آن خانه مریض شد و خشکید تنگ می‌شود، بعد خوشحال می‌شوم می‌زی ادیت کردم و جعفر با «پریا» روی آن می‌زن نقاشی کشیده بودیم و یادم رفت که میان شلوغی‌های اسباب‌کشی اصلا میز کوچولو ما چه شد؟ حالا چندی است که مرد را کنار بلوار دیدم‌ام و الان بالاخره شیشه را دادم پایین که یکی از آنها را داشته باشم، می‌را می‌خرم و موقعی که مرد دارد می‌گذارد روی صندلی عقب ماشینم می‌گوید: «چند سال پیش هم یکی از من

دخترای ننه‌دِریا

روایتی از سوادآموزی دختری نابینا در روستایی کردنشین

دو چشم بی‌سو، دو دست روشن

آزاده تاج‌علی

من بی‌سواد مانده بودند. سعیدیه ادامه می‌دهد: یکی دو جلسه هم با آسو در کلاس‌ها کنار زنان روستا نشستیم و دیدیم که آنها دارند کم‌کم مدد دستشان می‌گیرند و پیشرفت می‌کنند، ما هم حسرت خوردیم که چرا باید فقط تماشاجی و ششونده باشیم، به همین خاطر من بیشتر به حرفه‌ای خانم دبیر گوش کردم تا آنها را به دخترم یاد بدهم. وقتی از کلاس

برمی‌گشتم و شام الدریس را می‌دادیم، دو نفری می‌نشستیم و من با نخود و لوبیاهای آشپزخانه، روی گلیلم شکل الف، ب و پ را می‌کشیدم و آن وقت دست راست آسو را می‌بردم نزدیک شکل‌ها تا با انگشتانش لمس کند و حفظ شود، شاید روزی به درش بخورد. سعیدیه درباره مرحله‌ای سواد آموختن‌های مادرانش با آسو هم می‌گوید: بعد از چند شب متوجه شدم دخترم خیلی با استعداد است و این موضوع را به خانم دبیر نهضت گفتم که او هم با جدیت رو به ما کرد و گفت: من خط بریل را به او یاد می‌دهم. آسو حیف است که درس نخواند، بعدش هم رفت شهر و خط بریل یاد گرفت و برگشت خانم مخصوص دیگر آخر کلاس‌های نهضت، آسو را می‌نشاندد و با لوحه به او خط بریل یاد می‌داد و آنقدر زحمت کشید که دخترم توانست در چند هفته چهار کلاس داستان را تمام کند. وقتی هم او را برای ادامه درش به سندانج بردیم فقط در ۲۰ روز کلاس پنجم را خواند و امتحان‌هایش را هم قبول شد. آسو الان در سندانج در کلاس معمولی درس دبیرستان را می‌خواند و می‌خواهد تا دانشگاه ادامه تحصیل بدهد.

شعر و کتاب

سعیدیه در کنار مراقبت‌های مستمر و بسیار شادمانه‌اش از آسو، مثل زنان شهرها مطالعه می‌کند. او می‌گوید: به شعرهای کردی و فارسی خیلی علاقه دارم. از شاعرهای فارسی حافظ را دوست دارم که خیلی وقته‌ها می‌نشینم روی ایوان و برای الدریس و آسو شعر از دیوان حافظ می‌خوانم. البته همه شعرها را بلد نیستم اما خب ما این کار را خیلی دوست داریم. از شاعرهای کرد هم «جلال ملکشا» را خیلی دوست دارم و این شعرش را همیشه برای بچه‌هایم می‌خوانم. شیعره کالم/ بوون به گول وا که نیشکه کانی نه م شاره/ چه یک چه یک کردیان به هدیه دلداری/ به لام‌ه ره رگیز کچی نه/ هات/ بلی جه لال: نه/ هی‌خوت بو هینه‌ده خه مباری؟ شعرهایم گل شدند و دختران این شهر دسته‌دسته آن را هدیه عشق می‌دادند. هیچ وقت دختری نیامد بگوید جلال خودت چرا این قدر تنهایی...

ناستین مجابی

نویسنده

آبلیمو گرفتن بعدها مرسوم شد. در قدیم فقط آب‌سوره برای طعم ترش دادن به غذاها استفاده می‌شد. در شهر ما (قزوین) لیموی تازه یا کم بود و یا اصلا گیر نمی‌آمد تا ابش گرفته شود. از ادواج کرده و به تهران رفته بودم. روزی خانم‌چان، صاحبخانه باسلیقه‌همان که تهرانی‌اصل بود و سنش از مادرم بیشتر بود، با کیسه‌ای لیموی تازه به‌ه خانه آمد. باکنجک‌لوی به کمکش رفتم. وسواسی بود و با احترام اجازه نداد دست به لیموها بزنم.

دیدم که چگونه آنها را تمیز شست و با آبلیموگیری دستی ایش را گرفت. تنظیفی روی کاسه بزرگی کشیده بود و آبلیموها را در آن می‌ریخت تا درد و تخمش گرفته شود و آب زلالش را توی شیشه‌های کوچکی می‌ریخت و اگر در داشت محکم می‌ست والا در شیشه را گچ می‌کرد و کنار می‌گذاشت. از او آدرس خواستم که بروم و من هم لیمو بخرم. گفت باهات می‌آیم. کم خریدم. سنگین بود نمی‌توانستم بیاورم. با هم به بازارچه شاپور رفتم. وقتی تل لیموها سبز و زرد را دیدم بی‌تاب شدم و نفهمیدم چطور شد آن همه خریدم.

حالا من مانده بودم و گونی بزرگی از لیمو. وانت گرفتم و آمدم. خانه. لیموها را شستم و روی پارچه پهن کردم. رفتم تا آبلیموگیری دستی بخرم. از

«مراد فرهادپور» در پرسش

شرق: در ادامه سلسله جلسات آزاد موسسه پرسش روز پنجشنبه ۲۱ دی ساعت ۱۸-۱۶ جلسه‌ای با عنوان «شهر و سرمایه» برگزار خواهد شد. مراد فرهادپور، نادر فتوره‌چی و علی حاج‌علی‌بیگی در این جلسه حول دو موضوع «بحران سرمایه و زندگی شهری» و «نگاهی به شهر از کمون تا جنبش اشغال وال‌استریت» به ایراد سخنرانی خواهند پرداخت. علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر و شرکت در این جلسه می‌توانند با شماره تلفن‌های ۵-۸۸۶۵۸۶۰ تماس حاصل کرده یا به دفتر موسسه به آدرس خ ولیعصر-خلع شمالی پارک ساعی ساعی یکم-پ ۷ مراجعه کنند.

اثر هر نظریه‌ی ضرر

بررسی لایحه مرتبط با خسارات ناشی از نامزدی:

راه انداختن کله‌پزی با جواز گل‌روشی



پوری‌ا عالمی

● روزهای چهارشنبه ستون از هر نظر بی‌ضرر را اختصاص دادیم به «بررسی حقوق زنان»، که مترقی جلوه کنیم.

در لایحه حمایت از خانواده ماده ۴ آمده است: امور و دعای «نامزدی و خسارات ناشی از بر هم خوردن آن» در دادگاه خانواده رسیدگی می‌شود. حالا برای اینکه جایگاه زن را در خانواده مستحکم کنیم «نامزدی و خسارات ناشی از بر هم خوردن آن» را با هم بررسی می‌کنیم.

نامزدی چیست؟

نامزدی عبارت است از: «به نام زدن» خاتم برای آقا (عمدتا) در زمان محدود و با دسترسی محدود. پس به زبان ساده نامزدی یعنی خرید اعیان بدون عرصه.

با گرفتن سرقفلی بدون سند مالکیت.

در ادبیات عامیانه آمده است نامزدی یعنی پدرت برات دوچرخه بخرد اما نگارد! سوار شوی.

خسارات ناشی از نامزدی چه می‌تواند باشد؟

اگر مثلا نامزدی ماشین باشد، خسارات ناشی از نامزدی می‌شود فروروفتگی سپر، غر شدن در سمت شاگرد و...

اگر مثلا نامزدی مغازه باشد، خسارات ناشی از نامزدی می‌شود راه انداختن کله‌پزی با جواز گل‌روشی.

اگر مثلا مستغلات باشد، خسارات ناشی از نامزدی می‌شود از بین بردن اعیان به قصد دستیابی به عرصه. یعنی دار و درخت را که اعیان است از بین ببریم تا بتوانیم خودمان گلکاری کنیم.

شعار مرتبط با ماده ۴ لایحه حمایت از خانواده (قبل از نامزدی)

همیشه حق با مشتری است.

شعار مرتبط با ماده ۴ لایحه حمایت از خانواده (بعد از نامزدی)

جنس فروخته‌شده پس گرفته نمی‌شود.

دیالوگ

- بین جقدر خسارت زدی. اصلا سققش غر شدم.

-ای بابا. من زدم که از قبل زدگی داشت.

-نه وا. باید صبر کنی پلیس بیاد اصلا به خسارات ناشی رسیدگی کنه.

- بیخشید می‌خواستم خسارات ناشی از نامزدی‌مان را بررسی کنید.

:اشتباه آمدید. اینجا دفتر تعیین خسارات ناشی از زلزله و سیل و سوانح طبیعی است.

- نه. نه. درست آمدم. راستش خسارت نامزدی ما از صدتا زلزله و سیل خرابی‌اش بیشتر بودم.

نتیجه‌گیری

اصلا چطور است نامزدی را کلهم ببریم زیرمجموعه قوانین مربوط به خرید و فروش و معاملات و کار را یک‌سره کنیم؟

مخبّر الدوله

علیرضا قربانی

«هم آواز پرستوهای آه» می‌شود

● ایستنا: آلبوم موسیقی «هم آواز پرستوهای آه» با صدای علیرضا قربانی تا پایان دی‌ماه منتشر خواهد شد. آهنگسازی این اثر بر عهده سیاوش ولی‌پور بوده و تمام اشعار این آلبوم از زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث است. همچنین این اثر شامل ۱۲ قطعه به نام‌های «گنذر»، «چاووشی»، «عود»، «آخر شاهنامه» و «مادم» است.این آلبوم توسط انتشارات «قطعه تعریف» منتشر خواهد شد.

خاطرات «قد هیوز» ۱۵ سال

پس از مرگش منتشر می‌شود

● ایستنا: خاطرات «قد هیوز»، ملک‌الشعرای فقید انگلیسی ۱۵ سال پس از مرگش به رشته تحریر درمی‌آید. «کرول هیوز» که پس از خودکشی «سیلوا پلات» همسر اول قد هیوز با این شاعر برجسته انگلیسی ازدواج کرد، خاطرات ۲۸ سال زندگی مشترک با این شاعر نامدار را به چاپ می‌رساند. همسر این شاعر فقید که دهه ششم زندگی را می‌گذراند، در این باره به «وسترن مورنینگ نیوز» گفته: من ۲۸ سال شگفت‌انگیز را با او تجربه کردم و امیدوارم آن خاطرات را برای نسل‌های آینده به ثبت برسانم. قد هیوز که زمانی همسر «سیلویا پلات» دیگر شاعر سرشناس بود، در سال ۱۹۹۸ در اثر ابتلا به سرطان درگذشت.